

طبقه کارگر ایران، در راه پیشروی و تکامل خود با چه موانعی روبروست؟!

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

بحث و کنکاش بر سر تشکل یابی طبقه کارگر ایران و موانع پیش روی آن، بحث تازه ای نیست. اما طبیعی است هر بحث و جدلی که به سرانجام نرسد هم چنان موضوعیت دارد و در رابطه با آن ها نیز بحث و بررسی و نقد و جدل ادامه پیدا می کند.

مسئله در شرایط موجود جامعه ما، عاجل ترین و مبرم ترین مساله کارگران ایران در جهت تکامل مبارزات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شان در مقابل سرمایه داران و حکومت سرمایه داری اسلامی، امر تشکل یابی سراسری توده ای و طبقاتی شان است. اما کارگران ایران، در راه خودسازمان دهی شان با موانع مختلفی چون فشارهای پلیسی- امنیتی، اقتصادی، ناامنی شغلی، رفرمیسم، بی افقی، فرقه گرایی، سکتاریسم، کیش شخصیت و غیره نیز روبرو هستند.

هدف از این بحث، نقد این و یا آن گروه، سازمان و حزب خاصی نیست، بلکه طرح یک موضع عمومی ست که به همه فعالین و مدافعین جنبش کارگری کمونیستی و هم چنین تشکل ها، سازمان ها و احزاب جدی در این عرصه مربوط است. آن هم در شرایطی که بحران سرمایه داری روز بروز عمیق تر می گردد و بهار عربی و جنبش وال استریت را اشغال کنید نیز مرزهای کشورهای را به سرعت در می نوردند و دیر یا زود این موج تازه انقلابی جامعه ایران را نیز فرا خواهد گرفت. بر این اساس، پرداختن به جنبش کارگری و موانع پیش روی آن، از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است و نوشته حاضر نیز تلاش بسیار کوچکی در جهت شفاف کردن مرز نیروهای کارگری کمونیستی درون طبقه کارگر با محافل و فرقه ها، سکتاریست ها و رفرمیست است.

در سال های اخیر، ما شاهد تلاش و مبارزه پیگیر فعالین و رهبران دل سوز و کمونیست کارگران، در جهت برپایی تشکل سراسری کارگران ایران بوده ایم. در این سال ها، کم نبودند فعالین کارگری که صرفا به دلیل تلاش برای تشکل یابی کارگران و دفاع از هم طبقه ای هایشان زندان و شکنجه های را هم تجربه کردند و هنوز هم می کنند. فضای سنگین پلیسی و سانسور و اختناق سیاسی حاکم بر کشور، یکی از مهم ترین موانع پیشروی طبقه کارگر ایران است اما تمام موانع پیشروی طبقه کارگر نیست. چرا که در همه حکومت های دیکتاتوری جهان، فضای سنگین تهدید و سرکوب وجود داشته و هنوز هم دارد. اما طبقه کارگر مرعوب چنین فضایی نمی شود و راه تکامل خود را طی می کند. برای نمونه، حدود ۹ ماه است که مردم آزادی خواه سوریه علیه حکومت جانی این کشور، که اصلی ترین هم پیمان حکومت اسلامی در منطقه است به پا خاسته اند تا حکومت این را سرنگون کنند. نیروهای سرکوبگر سوریه در این مدت، بیش از پنج هزار نفر را قتل عام کرده اند اما کارگران و مردم آزاده این کشور، مرعوب این همه جنایات نشده و هم چنان به مبارزه آزادی خواهانه خود ادامه می دهند. بنابراین، بر سر راه سازمان یابی طبقه کارگر ایران، موانع و مشکلات عدیده دیگری غیر از سانسور و اختناق و سرکوب دولتی نیز وجود دارند و عملا سدهایی را در مقابل این امر مهم سیاسی - طبقاتی ایجاد کرده اند.

فقر و فلاکت اقتصادی، گرانی و بی کاری گسترده در کشور نیز عامل موثر دیگری بر سر تشکل های طبقاتی و مستقل (مستقل از دولت) کارگران است. تعدیل نیرو، گرانی، دستمزدهای زیر خط فقر، به تعویق افتادن همین دستمزدهای ناچیز، تحمیل قراردادهای سفیدامضاء به کارگران، بی کاری وسیع به ویژه در بین نیروی جوان کشور، حذف سوبسیدهای دولتی و تحریم های بین المللی ایران، همه و همه اوضاع را برای کارگران و محرومان جامعه ایران غیرقابل تحمل و کمرشکن کرده اند. این وضعیت دردناک و ناامنی شغلی و معیشتی، بسیاری از کارگران و خانواده های آن ها زمین گیر کرده و در معرض فروپاشی و نابودی و آسیب های اجتماعی مختلف قرار داده است. حتی کارگر ایرانی، پس از کار خسته کننده روزانه مجبور است به کارهای کاذب دیگری نظیر دست فروشی هم روی بیاورد تا زندگی خود و خانواده اش را تامین کند. حال سنوآل مهم این است که آیا طبقه کارگر ایران بدون تشکل سراسری خود، توانایی ایستادگی در مقابل طبقه سرمایه دار و حکومت آن ها را دارد؟

بی شک، نخستین گام طبقه کارگر در دفاع از حقوق خود و تحمیل مطالبات و خواست هایش بر سرمایه داران و حکومت آن ها، برپایی تشکل سراسری و اتحاد و همبستگی و مبارزه آگانه و هدف مند طبقاتی است.

همان طور که گفتیم در مسیر پیشروی طبقه کارگر ایران، موانع مختلفی چون مسائل امنیتی - پلیسی، مشکلات اقتصادی، رفرمیسم، عدم تجربه تشکل یابی و فعالیت علنی و جنبشی، عدم افق و چشم انداز روشن و هم چنین کیش شخصیت و فرقه گرایی و سکتاریسم و غیره قرار دارند. اما این بحث، به کیش شخصیت و سکتاریسم و فرقه گرایی محدود است. چرا که به موانع دیگر بیش تر پرداخته شده است.

بدون شک، هر فعال سیاسی و اجتماعی و هر جمع بزرگ و کوچک و سازمان و حزبی که در راستای آموزه های مارکس، به مبارزه کارگری کمونیستی مشغولند فاعدا باید مرزبندی جدی و فاطعی با کیش شخصیت، فرقه گرایی و سکتاریسم داشته باشند. چرا که مارکس و انگلس، این

بنیان گذاران سوسیالیسم علمی، همواره این گرایش‌ها را مانع جدی در مقابل شکل‌یابی و اتحاد طبقه کارگر می‌دیدند. و به همین دلیل، موضع قاطعی علیه این گرایش‌ها مخرب سیاسی داشتند. در تاریخ جنبش کارگری کمونیستی می‌بینیم که کارل مارکس، بنیان‌گذار سوسیالیسم علمی، کیش شخصیت و فرقه‌گرایی را برای طبقه کارگر مضر دانسته است. مارکس، واژه سکتاریسم یا سکتاریسم را برای فرقه‌گرایی به کار برده و در طول مبارزه طبقاتی خود، همواره با فرقه‌گرایی نیز مبارزه کرده است.

واژه «کیش شخصیت» (cult of personality) را اولین بار «کارل مارکس»، به کار برده است. وی این واژه را در نامه‌ای به «ویلهلم بلاس» آلمانی به کار برده و نوشته است: «به خاطر نفرت از کیش شخصیت، از زمان انترناسیونال اول در میان عموم ظاهر نشده ام...»

مارکس، درباره کیش شخصیت در نامه‌ای به «دیلیو براس» نیز می‌نویسد: «هیچ کدام از ما (مارکس و انگلس) ذره‌ای به معروفیت توجه نداریم. اثبات این (نکته در) آن است که به عنوان مثال، به دلیل بی‌زاری ام از هرگونه کیش شخصیت هیچ‌گاه اجازه نداده‌ام ابراز تشکرهای متعدد از کشورهای مختلف در دوره موجودیت انترناسیونال که مرا به ستوه آورده بودند، به دست افکار عمومی برسد و هیچ‌گاه بدان‌ها پاسخ نداده‌ام.

به جز در مواقع نادر که به منظور ملامت آن‌ها این کار را کرده‌ام. هنگامی که انگلس و من برای اولین بار به انجمن مخفی کمونیست پیوستیم، این شرط را گذاشتیم که هر چیزی که موجب تشویق اعتقاد خرافی به اتوریته شود باید از اساسنامه‌ها برداشته شود. بعداً لاسال نفوذ خود را در جهت خلاف آن اعمال کرد. (از نامه مارکس به دیلیو براس، مورخ ۱۰ نوامبر ۱۸۷۷)

کیش شخصیت؛ پدیده‌ای است که در آن، از یک شخص، اسطوره‌ای می‌سازند که دارای کاراکتری خطا و اشتباه‌ناپذیر... است. این مساله به جایی می‌رسد که آن شخص روزبروز انتقادناپذیر و قدرت طلب و پرخاشگر می‌شود. اگر چنین اشخاصی در راس جمعی و سازمانی قرار گیرند اعضای گروه گوش به فرمان او می‌مانند و گفته‌های آن‌ها را همانند آیه‌های کتاب‌های به اصطلاح مقدس آسمانی چشم و گوش بسته می‌پذیرند.

فرقه‌گرایی برای مارکس، هنگامی جدی‌تر مطرح شد که بحث رابطه کمونیست‌ها با طبقه کارگر در میان بود. چرا که برای وی، همواره این خطر مطرح بود که کمونیست‌ها با گذشت زمان احتمال دارد به سوی فرقه‌گرایی درغلطند. به عبارت دیگر فرقه‌گراها، با ایجاد گروه‌های مختلف و در رقابت با دیگران، منافع و مصالح گروهی خود را بر منافع و مصلحت طبقه کارگر ترجیح می‌دهند. در طول تاریخ کم نبودند گروه‌ها و محافل و فرقه‌هایی که خود را کارگری سوسیالیستی می‌نامیدند اما رسماً و علناً نه کارگری بودند و نه ربطی به سوسیالیسم مارکسی داشتند، حقیقتاً مانع وحدت و همبستگی طبقه کارگر بودند.

مارکس و انگلس، نه تنها در مانیفست کمونیست، بلکه در طول مبارزه طولانی خود، همواره با فرقه‌گرایی نیز مبارزه کرده‌اند. در واقع آن‌ها، تلاش کردند مرز روشنی بین محافل و فرقه‌گراها و کمونیست‌ها بکشند. یعنی کمونیست‌ها به هیچ وجه بدون حضور طبقه کارگر به نام آن‌ها حرف نمی‌زنند؛ خارج از طبقه محافل گروهی به وجود نمی‌آورند؛ هرگز به خود اجازه نمی‌دهند از خارج از طبقه کارگر، خط و مشی برای این طبقه ترسیم کنند تا چه برسد که به نام کارگران سوسیالیست، ارگان‌های دروغین و کاغذی نیز به وجود آورند. کاری که امروز محافل و فرقه‌گراها، بر خلاف منافع کارگران انجام می‌دهند. عموماً فرقه‌ها در متن جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی قرار ندارند، ولی در صورتی که فعالین کارگری به سمت آن‌ها کشیده شوند مسئولین این فرقه‌ها، سیاست‌های فرقه‌گرایی را به آن‌ها توصیه می‌کنند و از آن‌ها می‌خواهند به عنوان عناصری که در میان فعالین جنبش کارگری کمونیستی و تشکل‌های آن‌ها حضور دارند، همواره منافع فرقه را بر منافع طبقاتی ترجیح دهند. این اقدام آن‌ها تفرقه انداز است و عاملی بر سر راه اتحاد و همبستگی کارگران.

بدین ترتیب، به خصوص به وجود آوردن گروه‌ها و محافلی که بدون حضور طبقه ایجاد می‌شوند و تلاش می‌کنند از خارج به درون طبقه کارگر نفوذ کنند، به دلیل این که جایگاه واقعی در درون طبقه ندارند به فرقه‌گرایی روی می‌آورند و به مرور زمان به عاملی بر سر راه پیشروی کارگران و تشکل‌های آن‌ها می‌شوند.

مارکس، نه تنها همواره کمونیست‌ها را از این امر منع کرده، بلکه چنین تلاش‌هایی را سکتاریستی و فرقه‌گرایی نامیده است. مارکس صریحاً تأکید کرده است کمونیست‌ها: «اصول فرقه‌گرایانه مختص به خود را به وجود نمی‌آورند که به وسیله آن‌ها جنبش کارگری را شکل داده و قالب‌گیری کنند.» تأکید مارکس بر این امر، این است که طبقه کارگر تنها به نیروی خود رها می‌شود و کسی نمی‌تواند به جای طبقه او را رها کند و یا به نام طبقه گروه‌ها و فرقه‌ها مختلفی به وجود آورد. مارکس و انگلس با این موضع، مرز صریح و شفاف خود را در «مانیفست کمونیست» با محافل و فرقه‌ها و گروه‌های غیرکارگری کشانده‌اند.

مارکس و انگلس، در «مانیفست کمونیست»، آگاهانه تأکید دارند که کمونیست‌ها تنها یک گروه در میان گروه‌های دیگر طبقه هستند. چرا که درون طبقه کارگر گروه‌های مختلفی وجود دارند. بنابراین، از نظر مارکس، در درون طبقه کارگر تنوع فکری مختلفی وجود دارد و با این پذیرش و به رسمیت شناختن این وضعیت درونی طبقه کارگر، ایجاد فضا و رابطه سالم و در عین حال مبارزه

اصولی کمونیست‌ها با گرایش‌های دیگر درون طبقه جریان می‌یابد. از این رو، مارکس در طول مبارزه طبقاتی خود، به هیچ وجه حاضر نشد با محافل و فرقه‌ها سازش کند.

هم چنین از نظر مارکس، کمونیست‌ها مجاز نیستند به دلیل این که یک بخش از طبقه هستند منافعی جدا از طیف‌های دیگر کارگری و یا کل طبقه داشته باشند. و یا آن‌ها را به سوی خودمخوری، فخرروشی و تشکیل فرقه‌های جدا از طبقه بکشانند. از نظر مارکس، گرایش کمونیستی درون طبقه، باید در راستای متحد کردن کل طبقه در سطح کشوری و جهانی به منظور براندازی سلطه و حاکمیت سرمایه داری گام بردارد.

مارکس، تأکید کرده است که منافع آنی کمونیست‌ها، عین همان منافع آنی طبقه کارگر است. یعنی تفاوت کمونیست‌ها با توده کارگران در این نیست که کمونیست‌ها صرفاً نماینده مبارزه درازمدت و انترناسیونالیستی طبقه کارگر هستند و از نظر مارکس، کمونیست‌ها تمایزشان با دیگر افشار طبقه در این است که آن‌ها منافع آنی شان را همان منافع آنی کل طبقه می‌دانند و در آن‌ها حضور فعال و پیکر و دایمی پیدا می‌کنند.

بدین ترتیب، از نظر مارکس، تفاوت اساسی محفلیسم و فرقه‌گراها با کمونیست‌ها در این است که آن‌ها، منافع فرقه‌ای خود را بر منافع طبقاتی کارگران ترجیح می‌دهند و نقشی در سراسری کردن مبارزه کارگران ندارند، بلکه آن‌ها جدا از طبقه به وجود می‌آیند و منافعی جدا از منافع کارگران دارند. اما کمونیست‌ها بر خلاف فرقه‌گرایان، هم برای منافع آنی و هم برای منافع درازمدت و کشوری و فراکشوری و انترناسیونالیستی، مبارزه می‌کنند.

مارکس و انگلس، در جهت جلوگیری از فرقه‌گرایی و محفلیسم، به درستی در «مانیفست» در بخش «کمونیست‌ها و پرولتاریا» تأکید کرده‌اند: «کمونیست‌ها در رابطه با پرولتاریا به طور کلی در کجا قرار می‌گیرند؟ کمونیست‌ها گروه جداگانه‌ای در مخالفت با گروه‌های دیگر کارگری تشکیل نمی‌دهند. آن‌ها منافعی جدا و مجزا از منافع پرولتاریا به طور کلی ندارند. آن‌ها اصول فرقه‌گرایانه مختص به خود را به وجود نمی‌آورند که به وسیله آن‌ها جنبش کارگری را شکل داده و قالب‌گیری کنند. تمایز کمونیست‌ها با دیگر گروه‌های کارگری صرفاً در این است:

یکم: در مبارزات کشوری کارگران در کشورهای مختلف، آن‌ها (کمونیست‌ها) منافع مشترک کل طبقه کارگر را، مستقل از ملیت آن‌ها را خاطر نشان کرده و به جلوی صحنه می‌آورند.

دوم: در جریان مراحل مختلف توسعه مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی که باید طی کند، آن‌ها همیشه و همه جا منافع جنبش به طور کلی را نمایندگی می‌کنند.» بنابراین کمونیست‌ها، از یک طرف و عملاً پیشرفته‌ترین و فاعل‌ترین بخش گروه‌های طبقه کارگر در هر کشوری هستند که همه آن‌ها (دیگر گروه‌های کارگری) را به جلو سوق می‌دهند. از طرف دیگر، از لحاظ تئوریک، آن‌ها این امتیاز را نسبت به توده عظیم کارگران دارند که جهت مبارزه، شرایط و نتایج عمومی نهایی را به روشنی درک می‌کنند. هدف فوری کمونیست‌ها همان هدف فوری دیگر گروه‌های کارگری است: مبدل کردن پرولتاریا بمثابه یک طبقه، سرنگونی سلطه بورژوازی، فتح قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر.»

«نتیجه‌گیری‌های تئوریک کمونیست‌ها به هیچ وجه بر اساس عقاید و اصولی قرار ندارد که توسط این یا آن مصلح آتی اختراع یا کشف شده باشد. آن‌ها (کمونیست‌ها) صرفاً در خطوط کلی روابط واقعی را ابراز می‌دارند که از مبارزه طبقاتی موجود برمی‌خیزد، از یک جنبش تاریخی (برمی‌خیزد) که در مقابل چشمان ما جریان دارد.»

مارکس و انگلس، «مانیفست کمونیست» را به عنوان یک برنامه سیاسی کمونیست‌ها، به پیشنهاد اتحادیه کمونیست‌ها نوشته بودند در واقع یک سند مهم تاریخی سیاسی و اجتماعی کارگری کمونیستی هم در دوره خود و هم در دوره حاضر است.

مارکس، علاوه بر «مانیفست کمونیست»، در نامه‌ای به فردریک بولته، تأکید می‌کند که علت تشکیل انترناسیونال اول، جایگزینی آن با فرقه‌های سوسیالیستی و غیرسوسیالیستی است. وی، در همان جا تأکید می‌کند که انترناسیونالیسم اول بدون نابودی سیستم فرقه‌گرایی نمی‌توانست خود را حفظ کند.

مارکس، رابطه فرقه‌گرایی و تشکل توده‌ای کارگران را چنین توصیف می‌کند: «توسعه نظام فرقه‌های سوسیالیسم و جنبش واقعی کارگران نسبت معکوس با یک دیگر دارند.» یعنی با رشد فرقه‌گرایی، جنبش کارگری تضعیف شده و تضعیف فرقه‌گرایی، جنبش کارگری را تقویت خواهد شد. بنابراین، در این جا یک نکته مهم از نظر مارکس، این است که فرقه و فرقه‌گرایی می‌توانند کارگری نیز باشند. به همین دلیل وی، در برخی نوشته‌های خود، از «فرقه‌گرایی» نیز نام برده است. بنابراین، کمونیست‌ها همواره موظفند با فرقه‌گرایی و خودمخوری و توهم پراکنی مبارزه کنند.

در جنبش چپ و کارگری هم فرقه‌های غیرکارگری و هم فرقه‌های کارگری داریم. یکم این که فرقه‌های غیرکارگری، آن‌هایی هستند که از همان آغاز ایجادشان جدا از طبقه و خارج از سوخت و ساز طبقه کارگر به وجود آمده‌اند. این فرقه‌ها، برای خود دفتر و دستکی برپا می‌کنند و به امید روزی می‌نشینند که شاید در تحولات سیاسی اجتماعی و کارگری دخیل شوند و جایگاهی برای فرقه‌شان دست و پا کنند. اما این فرقه‌های غیرکارگری هرگز نمی‌توانند به معنای واقعی کارگری شوند و جایگاهی برای خود در درون طبقه بتراشند. به خصوص که این فرقه‌ها، همواره منفعت فرقه‌ای خود را بر منفعت کارگران ترجیح می‌دهند. این نوع محافل و فرقه‌ها، هر چه بکنند و هر ادعایی هم داشته باشند قطعاً بی‌ربط به طبقه کارگر و مبارزات واقعی طبقاتی هستند. این فرقه‌ها، حتی

تلاش می کنند با انتخاب اسم هایی چون کارگری سوسیالیستی و غیره می خواهند در ظاهر هم شده خود را به یک فاز دیگری بکشند اما موفق نمی گردند و هم چنان فرقه باقی می ماند. این ها قدرت را برای خود و در میان خودشان نیز برای رییس و یا روسای فرقه می خواهند در حالی که کمونیست ها قدرت را برای کل طبقه کارگر می خواهند. بنابراین، کمونیست ها بر خلاف فرقه گرایان قدرت سیاسی را نه برای خود، بلکه برای متشکل شدن طبقه کارگر و قدرت گیری طبقه در سطح کشور و فراکشوری و انترناسیونالیستی می خواهند.

دوم، فرقه هایی هستند که کارگری اند. یعنی در درون طبقه فعل و انفعال دارند. اما در سیاست ها، اهداف و پراتیک خود فرقه گرا هستند. در پایه ترین سطح، هدف آن ها متشکل کردن کل طبقه و ابراز وجود طبقاتی کارگران در سطح سراسری نیستند. به ویژه برخی از فعالین این گروه ها، به دلیل نزدیکی به فرقه های غیرکارگری، مجبور می شوند سیاست های فرقه شان را به درون محافل و گروه های کارگری ببرند و حتی با بروز کوچک ترین اختلافی در درون خود، همواره به کشمکش و تفرقه و انشعاب دامن می زنند.

اگر به معنای واقعی به سه دهه اخیر مبارزات نیروهای چپ و کمونیست نگاه کنیم از یک سو، شاهد مبارزات ارزنده و جان فشانی های آن ها بوده ایم و از سوی دیگر، دیده ایم که آن ها، با کوچک ترین اختلاف درون تشکیلاتی، دچار انشعاب های متعدد شده اند. البته انشعاب در شرایطی که راهکار دیگری برای حل معضلات و مشکلات درون تشکیلاتی وجود نداشته باشد و به ویژه اگر اختلاف بر سر اهداف و سیاست های استراتژیک متفاوت باشد انشعاب و جدایی اجتناب ناپذیر است. اما برخی مواقع، حتی اعضا و هواداران و بدنه تشکیلات از اختلافات در رده های بالای سازمانی - تشکیلاتی بی خبر می ماند و هنگامی از آن با خبر می شوند که کار از کار گذشته و انشعاب قریب الوقوع است. در چنین روندی، آن ها برای یک دوره ای دچار سردرگمی شدید سیاسی می گردند تا به ریشه اختلافات پی ببرند و موضع بگیرند. برخی گروه ها فصلی پیدایشان می شود و برای مدت طولانی، همواره در لاک درون تشکیلاتی خود فرو می روند و به دنبال سوژه هایی میگردند که برای اعضایشان مشغله هایی برآشند. مشغله هایی که کم ترین ربطی به مبارزه طبقاتی و مبارزه علیه حکومت اسلامی ندارند. برخی دیگر از سازمان ها، در بروز تحولات بزرگی چون تحولات عظیم سال ۸۸، دچار سرکشی سیاسی شده و پاسیف می مانند. اما در مواقعی که در جامعه چندان خبری نیست، تنها یک قرار و جهت گیری تشکیلاتی به یک گره سردرگمی تبدیل می گردد که عاملان اصلی اختلافات، تنها راه چاره را در انشعاب تشخیص می دهند و حتی برخی مواقع رفقای دیروزی خود را دشمن طبقاتی نیز معرفی می کنند.

به علاوه در جامعه ما، دست کم در دهه اخیر، برخی از فعالین کارگری و یا دانش جویی در داخل کشور تشکل هایی را به وجود آورده اند که در آغاز با حمایت و پشتیبانی جمعی از کارگران و خانواده آن ها روبرو شده اند اما پس از مدتی نه تنها رشد نداشته اند، بلکه متأسفانه دچار انشقاق و انشعاب شده اند حتی دست اندرکاران این تشکل ها، یک جمع بندی جمعی نیز از فعالیت های خود نداشته اند و یا اگر هم داشته باشند به آرشو تشکیلاتی سپرده شده اند و تجارب و نقاط ضعف و قوت مبارزه طبقاتی آن ها، برای نسل های بعدی روشن نمی شود. یک عامل مهم و آشکار این وضعیت، بی شک خودخواهی، کیش شخصیت و فرقه گرایی است. برخی مواقع برخوردها در این تشکل های فعالین کارگری به جایی می رسد که حتی برخی از مسئولین و سخن گوین سرشناس این تشکل ها، هم به دلیل فشارهای امنیتی و هم به دلیل کشمکش های فرسایشی که افراد وابسته به فرقه های غیرکارگری، به درون تشکل های کارگری می برند خود را بی سر و صدا کنار می کشند. هم چنین این نوع تشکل ها، اغلب منفعت کوتاه مدت گروهی و سازمانی خود را در مقابل منفعت بلندمدت طبقه کارگر قرار می دهند و از سویی، به دلیل این که فعالیت های کارگری را به سیاسی، غیرسیاسی، صنفی و غیرصنفی، تعرضی و غیرتعرضی و غیره تقسیم بندی می کنند، پس از یک دوره فعالیت آهسته آهسته به حاشیه رانده می شوند و در درون طبقه بی تاثیر می گردند.

به این ترتیب، در جهان واقعی تجارب زیادی موجود است که نشان می دهند محافل و فرقه گراها، همواره در مقابل پیشروی طبقه کارگر با استراتژی کارگری کمونیستی دچار خوف و وحشت می گردند. چرا که موجودیت خود را مدیون تفرقه و فرقه گرایی می بینند از این رو، به هرگونه ترفند و توطئه ای متوسل می شوند تا فضای سیاسی را آلوده کنند و از این طریق آگاهانه و ناآگاهانه، به پیشروی کارگران با استراتژی کارگری کمونیستی لطمه می زنند.

فرقه ها و محافل سیاسی، خصوصیات عجیب و غریبی دارند. یکی از خصائل برجسته و ویژگی محافل و فرقه گراها این است که آن ها به دلیل ضعف هایشان، با اسامی مختلف واقعی و غیرواقعی و مستعار فعالیت می کنند چون که به معنای واقعی زیر پایشان خالی است و در هوا قرار دارند. از این رو، انواع اقسام اسم ها را درست می کنند و حتی برخی مواقع برای این که تعداد اعضای فرقه خود را بیش تر نشان دهند یک نفر به چند نام مستعار مطلب می نویسد و سایت و وبلاگ راه می اندازند و حتی برخی فرقه ها و محافل، نام های پرطمراق کارگری سوسیالیستی و غیره را نیز با خود بدک می کشند. در حالی که بخش اعظم فعالیت آن ها، غیرواقعی و کاغذی و بی ربط به جنبش کارگری کمونیستی است. البته اگر کسی و جریان در داخل کشور به دلیل ملاحظات امنیتی اسم مستعار انتخاب می کند هیچ انتقادی به آن ها وارد نیست. بنابراین، بحث در این جا، در

رابطه با آن گروه های فرقه گرای خارج کشور است که با اسامی مختلف فردی و جمعی، همواره به توهم پراکنی دست می زنند.

سکتاریست ها و فرقه گراها به طور معمول، پیرامون آن باورها و فرمول بندی های سیاسی و اجتماعی می گردند که دست کم با آن ها تمایز خود را به دیگران نشان دهند. اغلب ارزیابی های نادرست و گمراه کننده از خود و واقعیت ها دارند به اصطلاح فیل هوا می کنند و زمینه را هر چه بیش تر برای فرقه گرایی مساعد می سازند. بنابراین، سکتاریست ها و فرقه گراها، در برابر واقعیت های سیاسی - اجتماعی ناتوان می مانند.

جهان هستی فرقه گراها و محافل فقط در چهاردیواری وجود فرقه یا حتی بین چند نفری خلاصه می شود که مصالح رشد و ماندگاری فرقه ای خود را مصالح جنبش کارگری می پندارند و بر این تصورند که هر ضربه ای که به تشکل های کارگری و فعالین آن می زند حق شان است. در حالی که نتیجه اعمال فرقه گرایان در درون جنبش کارگری، تکه پاره کردن آن و تفرقه افکنی گیز دیگری نیست.

یکی دیگر از خصوصیات فرقه گرایان، تحلیل های نادرست و غلوآمیز آن ها، از خود و از این منظر از جنبش های اجتماعی به خصوص جنبش کارگری است و حتی گاهی هر حرکت های غیرکارگری را به عنوان تحولات انقلابی - طبقاتی طبقه کارگر معرفی می کنند. تئوری هایی می یابند که ربطی به مبارزه طبقاتی کارگران ندارند و تنها برای آن بخش از فعالین کارگری سرگیجه درست می کنند که غلط و یا درست به آن ها باور دارد. در حالی که تنها در صورتی می توان به طور محکم از تحولات انقلاب سیاسی - اجتماعی و ریشه ای در مناسبات کار و سرمایه سخن به میان آورد که طبقه کارگر، به عنوان کل طبقه متحد و متشکل و خودآگاه و انترناسیونالیست در سطح سراسری کشور ابراز وجود سیاسی - اجتماعی کند و گام به گام مهر طبقاتی خود را بر تحولات جامعه بکوبد. به عبارت دیگر، تا روزی که طبقه کارگر آگاهانه و متحدانه خود را در سطح سراسری سازمان دهی نکند مناسبانه فرقه گرایان به خودمجبورینی و خراب کاری و توهم پراکنی های خود ادامه خواهند داد.

به این ترتیب، هر فعال سیاسی و جریانی که خود را متعلق به گرایش کارگری کمونیستی درون طبقه کارگر می داند مرز شفاف خود را با فرقه گراها و محافلی که از اختناق و سانسور حکومتی به دنبال نمدی برای کلاه خود هستند، می کشد و کم ترین اعتمادی به آن ها، حتی هر اسمی هم برای خود بگذارند و هر ادعایی هم داشته باشند، نمی کند.

بی شک، هر انسانی که به مبارزه سیاسی - طبقاتی با استراتژی کارگری کمونیستی باور دارد؛ دلسوز طبقه کارگر است؛ همواره به فکر اتحاد و همبستگی طبقه کارگر و همه نیروها و جنبش های اجتماعی در یک صف واحد و قدرت مند علیه سیستم سرمایه داری و حکومت های سرمایه داری قرار می گیرد و قطعا به دگماتیسم و سکتاریسم و فرقه گرایی و... روی نمی آورد. چون پیچ و خم مبارزه سیاسی - طبقاتی را می شناسد و در عالم وهن خیال و خودمجبورینی کاذب سیاسی به سر نمی برد. از سویی، فرقه گرایی، سکتاریسم و قدرت جویی، به معنای واقعی انسان را دچار جنون سیاسی و اجتماعی می کند.

در هر صورت تاکید به این مساله نیز مهم است که هر چند کار جمعی و متشکل و هدف مند حائز اهمیت است اما جنبش های اجتماعی مقدم بر سازمان ها و احزاب سیاسی هستند. زیرا احتمال دارد به دلایل گوناگونی احزاب و سازمان های سیاسی از بین بروند اما جنبش های اجتماعی در هر شرایطی و حتی در دوران سانسور و اختناق شدید نیز از بین نمی روند و با افت و خیزهایی به حیات خود در جامعه ادامه می دهند. هم چنان که در سال های نخست انقلاب جامعه ما، شاهد از بین رفتن سازمان هایی چون پیکار و رزمندگان و غیره بود. به علاوه این جنبش های اجتماعی هستند که به معنای واقعی تحولات جامعه و سرنوشت مردم را رقم می زنند و حکومت دل خواه خودشان را نیز به وجود می آورند. در این میان، سازمان ها و احزاب جدی طبقاتی نیز در دل این جنبش ها جای می گیرند و هرگز مصلحت و منفعت این جنبش ها را فدای منافع تشکیلاتی - سیاسی خود نمی کنند و قدرت را نیز نه از آن خود، بلکه از آن طبقه کارگر می دانند.

امروز جامعه جهانی و هم چنین جامعه ما، آستان حوادث مختلفی است. در شرایطی که بحران سرمایه داری از یک سو و مبارزه ضدسرمایه داری طبقه کارگر، جوانان، بی کاران و محرومان جوامع مختلف از سوی دیگر در مقابل هم صف آرایی کرده اند؛ در حالی که جنبش وال استریت را اشغال کنید و بهار عربی در حال پیشروی است؛ در حالی که دیکتاتورها یکی پس از دیگری سقوط می کنند؛ در حالی که بحران های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حکومت اسلامی ایران روبروز عمیق تر و حادثه می گردد؛ و...، مسلما برای هر فرد و جریان سیاسی که خود را در صف طبقه کارگر و به ویژه در گرایش کارگری کمونیستی می داند تمام امکانات و اولویت های خود را در راستای تشکل یابی طبقه کارگر و دیگر جنبش های اجتماعی و متحد و متشکل آن ها قرار می دهد تا یک جنبش سراسری و قدرت مند طبقاتی علیه حکومت اسلامی ایران راه بیفتند. در چنین روندی، فرقه گرایی و سکتاریسم را نیز به عنوان عوامل بازدارنده پیشروی طبقه کارگر نقد می کند و مهم تر از همه، به سهم خود، افق و چشم انداز و استراتژی مبارزه سیاسی - طبقاتی را شفاف تر می کند.

جامعه ما، که سی و سه سال پیش یک انقلاب عظیم مردمی را تجربه کرده؛ در سال ۸۸ نیز با یک خیزش میلیونی مردمی روبرو بوده و اکنون نیز جنبش ضدسرمایه داری وال استریت را اشغال کنید و بهار عربی را می بیند بی شک عمیقا به این فکر است که این بار با نقد مواضع و شعارهای غلط و

کمبودهای انقلاب ۵۷ و ۸۸ و بهره‌گیری از تجارب مثبت آن‌ها و هم‌چنین تجارب جنبش وال استریت و بهار عربی، چگونه و با چه ظرفیتی و شعارهایی و مطالباتی به میدان بیاید تا سرانجام هم‌تکلیف خود را با این حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی یک سره کند و در فضایی آزاد و امن و برابر حکومت دل‌خواه خود را ایجاد کند و هم‌اجازه ندهد دولت‌های قدرت‌مند جهانی، آن فجایع و مصیبت‌هایی را که بر سر مردم افغانستان، عراق و لیبی و غیره آورده‌اند بر سر مردم ایران نیز بیاورند.

هم‌اکنون بر طبق آمارهای منتشره بیش از دو میلیون و ششصد و چهارده هزار مرکز صنعتی در ایران فعالیت دارند که از این واحدهای تولیدی فعال، حدود دو میلیون و چهارصد و هفتاد و شش هزار کارگاه‌های زیر ده نفر اند. یعنی نود و چهار درصد از میزان کارگاه‌ها و کارخانه‌های باقی‌مانده (چهار درصد) که صنایع مادر و کلیدی را شامل می‌گردند، مجموعاً نود و شش درصد از این مراکز صنعتی عظیم تحت تملک دولت و سپاه پاسداران قرار دارند.

از جمعیت بیش از هفتاد و پنج میلیونی ایران، حدود ۴۵ میلیون نفر را کارگران و خانواده‌هایشان تشکیل می‌دهند. از این جمعیت، بیست و شش میلیون کارگر آماده به کار داریم که بر اساس آمار رسمی حدود سه میلیون نفر از آن‌ها بی‌کار هستند. اما در آمارهای غیررسمی بی‌کاران کشور، به ارقامی از چهار میلیون تا دوازده میلیون نفر اشاره شده است.

از مجموع سیزده میلیون و دویست و پنجاه و سه هزار کودک در رده سنی ۱۰ تا ۱۸ سال کشور، حدود هفت میلیون نفر از آن‌ها به علت فقر و نداری از تحصیل باز مانده‌اند که بیش از یک میلیون و هفتصد هزار کودک نیز به طور مستقیم نیروی کار ارزان و خاموش سرمایه‌داران ایران هستند. در حالی که مراکز آمار حکومت اسلامی، این کودکان رنج و کار و کودکان خیابانی را جزو کارگران شاغل یا بی‌کار به حساب نمی‌آورند.

جواب شایسته به این وضعیت دردناک حاکم بر جنبش کارگری ایران و به طور کلی جامعه ایران، تلاش و مبارزه در راستای سازمان‌یابی طبقه کارگر و دیگر جنبش‌های اجتماعی و متحد کردن آن‌ها در یک صف واحد و قدرت‌مند بر علیه حکومت سرمایه‌داری اسلامی و تکامل پیکارهای جنبش کارگری کمونیستی است.

ضروری است که در پایان، این سخن مارکس را یادآوری کنیم که تاکید کرده است: هستی اجتماعی آدم‌هاست که افکارشان را می‌سازد و نه بالعکس. و یا در یازدهمین تز از تزهایی درباره فویرباخ، مارکس بر همین مسأله، یعنی رابطه دو سویه پراکسیس و نظر ورزی تاکید می‌کند: راه حل اختلاف نظرها و دیدگاه‌ها (بنیادهای تفرقه و فرقه شدن) صرفاً در نظر ورزی نیست، بلکه اساساً در عمل است.

مسلم است که آلترناتیو و راه حل انسانی - سیاسی کارگران و همه نیروهای آزادی‌خواه و برابری طلب و عدالت‌جو در مقابل آلترناتیوها و راه‌حل‌های رنگارنگ تفرقه‌انداز و خشونت‌طلب و جنگ طلب فرقه‌گراها، فرمیست‌ها، سازشکاران و کلیه گرایش‌های راست داخلی و بین‌المللی، سازمان‌دهی انقلاب سیاسی - اجتماعی طبقه کارگر در اتحاد و همبستگی با جنبش‌های اجتماعی نظیر جنبش زنان، جنبش دانش‌جویی، جوانان، بی‌کاران، روشنفکران، هنرمندان و محرومان جامعه با هدف سرنگونی کلیت حکومت اسلامی و برپایی یک جامعه نوین آزاد و برابر و انسانی و مرفه است که به استثمار انسان از انسان و هرگونه سرکوب و ستم ملی، مذهبی، جنسی، سانسور و اختناق، فقر و فلاکت اقتصادی خاتمه دهد و حرمت و موجودیت انسان را محترم بشمارد.

چهارشنبه چهاردهم دی ۱۳۹۰ - چهارم ژانویه ۲۰۱۲